

خلیل الله سردار نیا*

چکیده

فرایند دموکراتیزاسیون و آزادسازی سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه این فرایند تحت تأثیر بسترها و عواملی همچون چالش‌های داخلی - خارجی، جامعه مدنی، رهبران و نیروهای اجتماعی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، خواست افکار عمومی برای اصلاحات سیاسی و شکاف در نخبگان حاکم آغاز می‌گردد و احتمالاً با وجود شرایط مطلوب، این فرایند با موفقیت طی شده و به تثبیت و تحکیم می‌رسد. از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد، بیشتر کشورهای عرب خاورمیانه تحت تأثیر عواملی همچون رشد افکار عمومی، گسترش آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی، شکاف نسلی و رشد شتابان جمعیت جوان، رشد بیکاری و تورم، پیدایش و گسترش نسبی نیروهای اجتماعی معترض و نارضایتی‌های گسترده سیاسی و اقتصادی، با چالش‌های مهمی مواجه شده‌اند. در این نوشتار، نویسنده درصدد بررسی تأثیر چالش‌های سیاسی - اقتصادی بر آزادسازی سیاسی اولیه در خاورمیانه عربی در دو دهه اخیر است.

کلید واژه‌ها: خاورمیانه عربی، دموکراتیزاسیون، آزادسازی، اقتدارگرایی، اصلاحات،

انتخابات

* استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شیراز

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹، ص ۳۹-۹

در ادبیات توسعه سیاسی، لیبرالیزاسیون (آزادسازی) معادل دموکراسی حداقلی دانسته می‌شود که شاخصها یا مصادیق مهمی همچون برگزاری انتخابات آزاد و آزادیهای نسبتاً محدود سیاسی مانند آزادی بیان، اجتماعات، مطبوعات و گروهی را در بردارد؛ حال آنکه دموکراتیزاسیون معادل دموکراسی حداکثری تلقی می‌شود که به مراحل میانی و تحکیم یافتگی دموکراسی اطلاق می‌شود و شاخصهای مهم آن عبارت است از: رقابت سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای اجتماعی و مشارکت حزبی-انجمنی، قانونمندی در رفتارهای حکومت، شهروندان و بازیگران حزبی-انجمنی، وجود جامعه مدنی قوی و نیرومند، پاسخگویی و شفافیت در عملکرد و تصمیمهای حکومت و نیز پاسخگویی و تعهد مدنی نهادهای مدنی و سیاسی، گردش قدرت، گردش آزاد و قانونمند اطلاعات، مطبوعات آزاد و مستقل. به عبارتی می‌توان گفت که آزادسازی یا لیبرالیزاسیون به مراحل اولیه گذار به دموکراسی اطلاق می‌شود که در صورت وجود شرایط مساعد و مطلوب به سمت مراحل میانی و احیاناً تحکیم یا تثبیت دموکراسی گسترش خواهد یافت. بی‌تردید فرایند آزادسازی در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه این فرایند تحت تأثیر بسترها و عواملی همچون چالشهای سیاسی و اجتماعی-اقتصادی داخلی و خارجی، نقش آفرینی مطلوب، جدی و مستمر جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی داخلی و سازمانهای بین‌المللی غیردولتی، خواست افکار عمومی برای اصلاحات سیاسی و آزادسازی، شکاف در هیات حاکمه و نخبگان حاکم و فشارهای خارجی (قدرتهای خارجی و نیروهای اجتماعی فراملی) شکل گرفته و احتمالاً تداوم خواهد یافت. در صورت نبود این چالشها، حکومتها به سادگی تن به دموکراسی و آزادسازی نمی‌دهند.

از ربع پایانی سده ۲۰ به این سو در شرایط بسیار متحول جهانی به سر می‌بریم که تحت تأثیر فرایند جهانی شدن و انقلاب ارتباطات و عصر دهکده جهانی، تعداد قابل توجهی از کشورها به سمت دموکراسی سوق یافته‌اند و در پایان دهه اول هزاره سوم میلادی بیش از دو سوم کشورهای جهان از نظامهای دموکراتیک برخوردارند که به طور عمده از نوع دموکراسی حداقلی بوده‌اند و بیشتر آنها هنوز با دموکراسی حداکثری فاصله قابل توجهی دارند. با وجود

این، به گفته بیشتر پژوهشگران، منطقه خاورمیانه عربی هنوز یک منطقه منحصر به فرد و مقاوم در مقابل امواج دموکراسی خواهی جهانی باقی مانده است. با وجود این، کشورهای همچون مراکش، لبنان، اردن و کویت از پیشرفتهای نسبتاً خوبی برخوردار بوده اند. سایر کشورها همچون عربستان، مصر، قطر، بحرین، سوریه، یمن و الجزایر به تأثیر از چالشهای داخلی و خارجی حرکتهای محدودتری به سمت آزادسازی سیاسی داشته اند، ولی این حرکتهای چندان چشمگیر نبوده اند و سایر کشورهای عربی هنوز در مسیر اقتدارگرایی در جا می زنند.

از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به بعد تعدادی از کشورهای عربی خاورمیانه با یک سری چالشهای سیاسی-اجتماعی و اقتصادی داخلی مواجه شده اند که عبارت است از: خواست و فشار افکار عمومی برای اصلاحات، گسترش نسبی آگاهیهای سیاسی-اجتماعی به تأثیر از انقلاب ارتباطات و جهانی شدن، خیزش روشنفکری مذهبی و سکولار برای دموکراسی، بحرانهای اقتصادی به ویژه رکود و بیکاری، رشد جمعیت به خصوص جمعیت زیر ۲۰ سال و فشارهای بازیگران خارجی برای اصلاحات و دموکراسی. تحت تأثیر این چالشهای داخلی و تاحدی خارجی، تعدادی از این کشورها حرکتهای محدود به سمت آزادسازی سیاسی را به عنوان راهبرد مصلحتی برای بقای سیاسی خاندان حاکم و نه به عنوان آرمان مطلوب برگزیدند و اردن و مراکش پیش گام این کشورها بودند. در بخش نخست این نوشتار، تأثیر چالشهای سیاسی داخلی و در بخش دوم، تأثیر چالشهای اقتصادی-اجتماعی بر آزادسازی سیاسی محدود در تعدادی از کشورهای عربی منطقه بررسی می شوند.

الف. چالشهای سیاسی

ساختار اقتدارگرای سنتی یکی از مهم ترین منابع چالشهای سیاسی در خاورمیانه عربی است و سایر چالشها در ذیل این چالش قرار می گیرند. این دولتها تا نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ با تکیه بر مبانی مشروعیت سنتی، مذهبی و کارآمدی ناشی از رفع نیازهای اقتصادی (به ویژه کشورهای نفتی) با چالش کمتری مواجه بوده اند. ولی از دهه ۱۹۹۰ به بعد به تأثیر از

عواملی - که توضیح داده می شود - این ساخت قدرت با چالشهای جدی مواجه شده است. حکومت‌های اقتدارگرا علاوه بر پررنگ کردن مبانی مشروعیت سنتی و مذهبی و با گسترش انحصارات دولتی در عرصه اقتصادی قدرتمندتر شده اند. شیخ نشینهای خلیج فارس با تکیه بر درآمدهای رانته نفتی به تمرکز و انباشت منابع اقتصادی در کنار منابع سیاسی (پررنگ کردن مشروعیت سنتی و مذهبی) دست زده اند. این امر به فراتر رفتن شدن دولت و تنگ شدن عرصه بر نهادهای مدنی و صنفی انجامیده است. از این رو ضعف شدید و در بسیاری موارد، نبود نهادهای دموکراتیک و مدنی زمینه ساز چالش، اعتراضات و آسیب پذیری نظامهای سیاسی گردیده اند.

امیل سحلیه در یکی از پژوهشهای خود با عنایت به سه دسته بندی از حکومتها شامل خودکامه، الیگارش و دموکراسی، ۲۴ کشور را به مدت ۲۴ سال در فاصله سالهای ۱۹۷۰-۹۴ مورد مطالعه قرار داده است. این پژوهشگر به این نتیجه می رسد که کشورهای خاورمیانه (عربی و غیرعربی) در ۲۵ درصد از این سالها در دسته بندی خودکامه، ۶۶ درصد در الیگارش و تنها ۹ درصد از این سالها در دسته بندی دموکراسی بوده اند و الیگارش یعنی حکومت اقلیت سالار انحصارگرا و سرکوبگر، رایج ترین دسته بندی اقتدار سیاسی در خاورمیانه به جز قبرس و تاحدی ترکیه، لبنان، اردن، مراکش و کویت بوده است. در مجموع ۹۱ درصد این تعداد سالها سالهای نبود دموکراسی، جامعه مدنی و رقابت بین نخبگان و احزاب و نهادهای صنفی بوده است. در مقایسه با آفریقا، آمریکای لاتین و مرکزی، خاورمیانه از کمترین سطح دموکراسی برخوردار بوده است. در مقایسه با خاورمیانه، جمع رقم سالهای نبود دموکراسی در فاصله زمانی ۱۹۷۰-۹۴ در آسیا ۶۸/۶ درصد، آفریقا ۷۹/۲ و آمریکای لاتین ۴۶/۱ درصد سالها بوده است.^۱ با وجود روند جهانی دموکراتیزاسیون در جهان از میانه دهه ۱۹۸۰ به بعد، منطقه خاورمیانه عربی مقاومت‌هایی جدی در مقابل این روند داشته است و از دهه ۱۹۹۰ به بعد تعداد کمی از آنها همچون اردن، کویت و مراکش و تاحد قابل توجهی لبنان به سمت آزادسازی سیاسی و رقابت‌های سیاسی اولیه حرکت کرده اند. به باور برخی، هنوز این منطقه در ارتباط با عدم تأثیرپذیری جدی از این روند یک منطقه منحصر به فرد و

استثنا بوده و هنوز با قوت زیاد غیردموکراتیک باقی مانده است.

از حیث تاریخی در خاورمیانه سه سازمان سنتی جامعه مدنی بوده که از استقلال قابل توجه نسبت به دولت برخوردار بوده اند که عبارتند از: روحانیون، قبایل و بازاریهای سنتی.^۲ با وجود این، عواملی همچون رابطه حامی-پیرو (فرصتهای استخدامی، فراهم سازی تسهیلات در زمینه های مختلف، توزیع رانتها در قبال کمک به تثبیت سیاسی حکومت) و اتکای حکومت به قبایل برای تأمین مشروعیت سنتی و مذهبی مانع از آن شده اند که این نهادهای سنتی مدنی زمینه ساز اشاعه ارزشهای مدنی و دموکراتیک و رفتارهای دموکراتیک و چالشگری سیاسی در ارتباط با حکومت باشند. نظامهای سلطانی نفتی از دلارهای نفتی برای پیاده کردن برنامه های رفاهی و نیز خرید تجهیزات نظامی و پلیسی برای آرام سازی مردم و حق السکوت دادن به نهادهای مدنی سنتی یاد شده استفاده کرده اند. بهره برداری فزاینده و عاری از نظارت خانواده های سلطنتی از درآمدهای نفتی برای خود و نیز در راستای منتفع کردن مالی افراد وابسته به گروههای سنتی متنفذ، یکی از منابع مهم چالشهای سیاسی برای این رژیمها بوده است. این درآمدهای فزاینده، آن دولتها را به دولتهای توزیعی، فراطبقاتی و بی نیاز از مالیات تبدیل کرده است، با این حال آنها را در تثبیت قدرت به گروههای یاد شده نیازمند می سازد. این وضعیت به شکاف جدی بین دولت و جامعه انجامیده است.^۳ قدرت بالای سرکوبگری دولتهای نفتی منطقه منبع دیگر چالشهای سیاسی بوده است، این دولتها بخش قابل توجهی از درآمدهای نفتی را به تجهیز پلیس و دستگاہهای اطلاعاتی و امنیتی تخصیص می دهند، از این رو تاکنون با اپوزیسیون مستمر و بسیار خطرناک برای رژیم چندان مواجه نبوده اند.^۴ آمار مربوط به هزینه های نظامی در بحث مربوط به چالشهای اقتصادی خواهد آمد.

در مجموع توزیع نابرابر درآمدهای نفتی به گونه ای که گفته شد، منجر به تلقی عمومی از این حکومتها به عنوان حکومتهای فاسد شده است. درآمدهای نفتی در شرایط فقدان پایگاه گسترده داخلی و ضرورت تثبیت قدرت در جهت ایجاد شبکه های فاسد حمایتی بین حکومت و پیروهای متنفذ توزیع شدند.^۵ سازمان شفافیت بین المللی سطح فساد کشورها را بر اساس

نمره ۱ (بالاترین فساد) تا ۱۰ (کمترین فساد) تقسیم‌بندی و اندازه‌گیری می‌کند. میانگین نمره فساد بیشتر کشورهای خاورمیانه عربی و شمال آفریقا بین ۲ تا ۵ با فساد نسبتاً زیاد تا سطح بالا بوده است؛ سوریه، عربستان، مصر، لبنان، یمن، سودان، نیجریه، الجزایر، اردن و سودان در این دسته قرار می‌گیرند. کشورهایی همچون: قبرس، امارات متحده عربی، قطر، بحرین، کویت و عمان نیز با نمره بین ۵ تا ۶ وضعیت بهتری ندارند.^۶

در اقتصادهای کمتر مرفه و غیرنفتی خاورمیانه دولتها آمیزه‌ای از پوپولیسم و سرکوب را به منظور تضعیف گروههای مخالف یا نهادهای مدنی سنتی استفاده کرده‌اند.^۷ روی کارآمدن جمال عبدالناصر در ۱۹۵۲ الهام بخش پوپولیسم یا دولتهای فراگیر رفاهی در عراق در ۱۹۵۸، سوریه در ۱۹۶۳، سودان در ۱۹۶۴ و لیبی در ۱۹۶۹ گردید. این دولتها به ایجاد یک دیوانسالاری گسترده و مدرن و سرمایه‌داری دولتی دست زدند و از این طریق بر نهادهای مدنی سنتی و جدید مسلط گردیدند، طبقات اقتصادی و اجتماعی شهری یعنی سرمایه‌داران و بورژوازی به دولت و حمایت‌های دیوان‌سالاری وابسته گردید و برای کسب رضایت عمومی و توده‌های شهری و روستایی، سیاستهای رفاهی اجرا شد. به این ترتیب، دولت به نهاد اقتدارگرا تبدیل گردیده و از استقلال و نهادهای مدنی سنتی و نیروهای اجتماعی جلوگیری کرده است. در این کشورها با انجام مراحل متوالی اصلاحات ارضی، طبقات زمین‌ه‌ای یا فئودال و قبیله‌ای موجود نبود شدند و سرمایه‌داران شهری وابسته به حکومت جایگزین آنها گردیدند. طبقه متوسط بوروکراتیک نوظهور در خدمات کشوری استخدام شدند، لذا این وابستگی مالی و استخدامی مانع از چالشگری جدی آنها علیه حکومت تا دهه ۱۹۹۰ گردیده است.

دولتهای اقتدارگرای پوپولیستی در کشورهای عمدتاً غیرنفتی از ترتیبات کورپوراتیستی به منظور پاسخ به برخی از خواسته‌های صنفی انجمنهای مدنی و صنفی پزشکان، حقوق دانان، مهندسان و روزنامه نگاران و غیرسیاسی سازی یا جلوگیری از گرایش آنها به رادیکالیسم سیاسی استفاده کرده‌اند. انجمنهای یاد شده نیز به دلیل حضور در ترتیبات تصمیم‌گیری کورپوراتیستی و ترس از دست دادن امتیازات محدودی که دولت به آنها

داده است، به رادیکالیسم سیاسی تمایل چندانی نداشته‌اند. حتی در کشورهایی مثل مصر و سوریه دولت شرایط سختی برای فعالیت مدنی ایجاد کرده و در انتخابات انجمنهای صنفی آنها نیز دخالت می‌کند تا از این رهگذر از روی کارآمدن افراد رادیکال و افراطی سیاسی جلوگیری کنند و با گرایش آنها به تندروی سیاسی، پروانه یا مجوز آنها باطل می‌گردد. در مجموع ترتیبات کورپوراتیستی باعث شده‌اند که رابطه این نهادهای مدنی و صنفی با دولت به طور عمده طولی و عمودی باشد تا افقی. در رژیمهای فراگیری همچون مصر زمان ناصر، عراق زمان صدام و لیبی زمان قذافی آمیزه‌ای از مشارکت غیر خودجوش بسیجی، برنامه‌های ملی‌گرایی و احساسی، سیاستهای رفاهی و سرکوب از نقش‌آفرینی و گسترش نهادهای مدنی مستقل جلوگیری کرده‌اند. در برخی مقاطع ظهور رهبران کاریزما همچون محمد پنجم در مراکش، قذافی در لیبی، بورقیبه در تونس، بن‌بلا در الجزایر و ناصر در مصر از مشارکت خودجوش و مستقل نهادهای مدنی و صنفی جلوگیری کرده‌اند. حضور جدی نظامیان در رژیمهای اقتدارگرای نظامی و پوپولیستی نیز از مشارکت و فعالیت آزاد نهادهای مدنی و فعالان سیاسی جلوگیری کرده است. در سراسر دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به جز لبنان، تقریباً تمام جمهوریهای عرب خاورمیانه، شوراهای فرماندهی انقلابی داشته‌اند.^۸

در رژیمهای اقتدارگرای پوپولیستی و نظامی خاورمیانه، نظام تک‌حزبی و حزب رسمی فعالیت نهادهای مدنی را به شدت کنترل می‌کرد. در این رژیمها حزب واحد، کانال سازماندهی و بسیج حمایتها و مشارکت توده‌وار عمل کرده است. در واقع نظام حزبی از نوع فراگیر انحصارگرا بوده و هیچ مشارکت مدنی و اعتراضی مستقل از دولت و حزب را بر نمی‌تایید. از جمله این احزاب می‌توان به حزب بعث در عراق در زمان حسن البکر و صدام در عراق، حزب بعث در سوریه از ۱۹۶۳ به بعد، جبهه آزادی‌بخش ملی در الجزایر از زمان بومدین از ۱۹۶۵ به بعد، تشکیلات جماهیر خلق لیبی از ۱۹۶۹ به بعد اشاره کرد. در این رژیمها، نظامهای تک‌حزبی در کارخانجات، روستاها، مدارس، دانشگاهها و غیره نفوذ کرده و از طریق نهادهای کورپوراتیستی، کارگران، دهقانان، زنان و جوانان را سازمان می‌دادند. نظامهای تک‌حزبی از ابزار مهم کسب حمایت به ویژه از بین طبقات و گروههای محروم و

توده‌ها بوده‌اند.^۹ در رژیم‌های یاد شده، نخبگان منسجم و قبیله‌ای و سیاست‌های رفاهی به تداوم اقتدارگرایی کمک کردند و مانع از نقش آفرینی جدی نهادهای صنفی و مدنی جدید و فعالان سیاسی و اجتماعی گردیدند. هانتینگتون و بروکر و دیگران در تحقیق‌های خود دریافته‌اند که رژیم‌های این منطقه با حفظ ویژگی‌های ساختاری همچون رهبری فردگرا، حکومت تک‌حزبی، ارتش سیاسی شده و مداخله‌گر در سیاست و برقراری پیوندهای مستمر قبیله‌ای و اولویت آن بر پیوندهای مدنی بیشترین مقاومت را در مقابل دموکراتیزاسیون داشته‌اند.^{۱۰} در این ارتباط لیبی، مصر، سوریه، یمن و عراق زمان صدام مثال‌های بارزی هستند. در رژیم‌های سلطنتی نفتی، خانواده‌های سلطنتی جایگزینی برای احزاب حاکم در جمهوری‌های اقتدارگرا بوده و شبکه‌های قبیله‌ای معادل انجمن‌ها یا نهادهای کورپوراتیستی بوده‌اند. رده‌های بالای نظامی از بین خانواده سلطنتی و قبایل نزدیک تر و وفادارتر عضوگیری شده‌اند.

در خاورمیانه عربی، طیفی از رژیم‌های غیر دموکراتیک اقتدارگرای سنتی سلطنتی، اطلاعاتی (مخابراتی) نظامی و فراگیر پوپولیستی هستند که ویژگی مشترک همه آنها، عدم امکان مشارکت مستقل نهادهای مدنی و تضعیف شدید جامعه مدنی است و این مسأله چالش‌های سیاسی جدی برای این حکومتها ایجاد کرده است. در رژیم‌های پوپولیستی فراگیر، دولت با اقدام به سیاست‌های رفاهی و مشارکت غیر خودجوش و هدایت شده، مانع از مشارکت خودجوش نهادهای مدنی شده‌اند؛ عراق زمان صدام و لیبی مثال خوبی در این زمینه است. در دولتهای اطلاعاتی همچون مصر، سوریه و تونس ظواهر دموکراتیک و مدنی همچون نهادهای صنفی و مدنی، پارلمان و انتخابات وجود دارند ولی پیشینه سران حکومت، نظامی است، احزاب چالشگر و مستقل، زیرزمینی می‌شوند و به آنها اجازه فعالیت مستقل داده نمی‌شود و اهرم صدور مجوز از سوی دولت، مانع مهم در مقابل فعالیت آزاد نهادهای صنفی و مدنی است. در دولتهای نظامی (الجزایر و سودان) احزاب مخالف (جبهه نجات اسلامی الجزایر و ارتش آزادی بخش سودان) به شدت از سوی دولت نظامی سرکوب شده‌اند، ظواهر دموکراسی نیز کنار گذاشته شده و برخلاف دولتهای اطلاعاتی به غیر سیاسی کردن جامعه

بسنده نمی شود، بلکه به قلع و قمع مخالفان سیاسی اقدام می گردد. نتیجه این امر، رودررویی مسلحانه دو حزب مخالف یاد شده با حکومت بوده است.^{۱۱}

در خاورمیانه عربی، کیش شخصیت پرستی و اقتدارگرایی بالا نزد شخص و الیگارشی حاکم منبع مهم چالش سیاسی بوده است. در این رژیمها، یک شبکه ماهرانه نهادهای بوروکراتیک و اطلاعاتی و نظامیان با ارایه یک تصویر به ظاهر مدنی از دولت، جامعه را تحت کنترل شدید خود داشته اند. در عمل، در چنین رژیمهای انحصارگرا، رهبر یا شخصی حاکم است که به دولت شخصیت می دهد و بازیگر و تصمیم گیرنده اصلی است نه نهادهای بوروکراتیک و سیاسی. رهبر، نقطه و کانون محوری است که از طریق وی اراده توده ها به قدرت دولت ترجمه می شود. برای مثال، در لیبی قذافی تعدادی از سازمانهای تحت کنترل مستقیم خود همچون کنگره عمومی خلق و کمیته های انقلابی را تأسیس کرد که بعدها وزارت بسیج عمومی جایگزین آنها شد تا بر کابینه و مجلس مسلط شود. قذافی در آغاز مدعی شد که چنین نهادهایی تحت کنترل مستقیم توده ها خواهند بود و هدف، تحقق جمهوری خلق است، ولی در عمل در کنترل وی قرار گرفتند و توده ها نه بازیگر اصلی بلکه به تأییدکننده منفعل قذافی تقلیل یافتند. در عراق نیز، تمام نهادها و از جمله حزب بعث تحت کنترل مستقیم صدام قرار داشتند و حزب بعث برخلاف اساسنامه خود، نه بدنه جمعی و تصمیم گیرنده اصلی بلکه عمدتاً به حزب دولتی و مجری منفعلانه دستورات صدام تقلیل یافت.^{۱۲} این موضوع، منبع شدید نارضایتیهای سیاسی بوده است؛ برای مثال گروههای اپوزیسیون عراق که سرشار از نفرت سیاسی به صدام بودند از حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا به عراق به عنوان فرصت سیاسی برای پیگیری فرایند دموکراسی در عراق استقبال کردند. یکی دیگر از منابع چالشها و نارضایتیهای سیاسی در خاورمیانه عربی، نبود انتخابات یا تقلب در انتخابات و فرمایشی بودن آنهاست و به تبع آن، نهادهای مدنی و شخصیتهای منتقد نتوانسته اند در نهادهای کلیدی قدرت و قانون گذاری حضور داشته باشند و گردش قدرتی صورت نگرفته است. البته کویت و اردن تا حد قابل توجهی رقابت انتخاباتی سالمی داشته اند. در مصر حزب دولتی (حزب دموکراتیک ملی) کاندیداهای ریاست جمهوری را در مجلس بر

می‌گزیند تا در انتخابات شرکت کند. در انتخابات پارلمانی نیز به دلیل تقلبها و مداخلات حزب حاکم، این حزب بیشترین کرسیها (۹۵ درصد کرسیها) را به خود اختصاص داده است.^{۱۳} همین پارلمان در مصر در سال ۱۹۹۷ قانون وضعیت اضطراری را تصویب کرد که قدرت فوق‌العاده زیادی به حکومت می‌داد.

در مجموع در بیشتر کشورهای عربی خاورمیانه، گرچه اجازه شرکت در انتخابات به مردم داده می‌شود ولی نحوه انجام آن قانع‌کننده نیست، لذا اغلب انتخابات هزینه‌بر را به ژستهای دموکراتیک کاملاً خالی تقلیل می‌دهند. در این منطقه، اصول دموکراتیک در انتخابات همچون قانون‌مندی، رقابت منصفانه و آزاد، اطلاع‌رسانی شفاف، تبلیغات آزاد و ساماندهی مستقل رعایت نمی‌شوند، این امر باعث نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی به انتخابات شده است.

نتایج بررسی سازمان «خانه آزادی» نشان می‌دهد که دولتهای عرب و مسلمان در اجرای انتخابات منصفانه واقعی از کاستیها و ضعفهای بالایی برخوردار هستند. طبق نتایج این موسسه از ۲۲ کشور در این منطقه، تنها چهار کشور در رده کشورهای تا حدی آزاد و دموکراتیک و ۱۷ کشور در رده کشورهای غیردموکراتیک قرار می‌گیرند. این چهار کشور نسبتاً دموکراتیک عبارتند از: اردن، مراکش، کویت و لبنان. البته در کشوری مثل کویت، انتخابات در مورد رییس دولت انجام نمی‌شود، بلکه در مورد پارلمان شوراهای شهری انجام می‌شود و زنان نیز تا سال ۲۰۰۴ از حق رأی محروم بودند.^{۱۴}

یکی از منابع معتبر آماری بر اساس معیار انتخابات و میزان سالم بودن و رقابت‌پذیری آن، کشورها را به سه دسته خودکامه (نمره ۱۰-۱)، الیگارشیک (نمره ۱۵-۱۱)، کشورهای در مرحله گذار اولیه به دموکراسی (نمره ۲۱-۱۶) و دموکراسیهای تثبیت‌یافته تقسیم می‌کند. بر این اساس، ترکیه با نمره ۲۳ تنها دموکراسی تثبیت‌یافته در منطقه گزارش شده است. کشورهایی همچون الجزایر، جیبوتی، مصر و موریتانی جزو کشورهای در حال گذار و سوریه و کومور و تونس جز کشورهای الیگارشیک و لیبی و عراق زمان صدام جزو کشورهای خودکامه از ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۳ گزارش شده‌اند.^{۱۵} فرد هالیدی بر این نظر است که در

برخی کشورهای این منطقه، میزان محدودی از آزادی بیان و نشر عقاید مجاز شمرده شده و در سایر کشورها چهار شرط دموکراسی؛ یعنی انتخاباتی بودن مقامات، انتخابات رقابتی، آزادیهای سیاسی و مدنی و نظام چندحزبی و حمایت قانونی از رسانه های آزاد و مستقل رخ نداده اند، لذا این شرایط یک منبع مهم چالشهای سیاسی برای این رژیمها و فشار افکار عمومی برای آزادسازی سیاسی بوده اند.^{۱۶}

یکی دیگر از منابع مهم چالشهای سیاسی، نقض گسترده حقوق بشر، آزادیهای فردی و تبعیضهای گسترده علیه گروههای سیاسی و اقلیتهای مذهبی، نژادی و زنان بوده است.^{۱۷} به جز الجزایر، تونس و لیبی که از یک دستی بالای قومی- نژادی برخوردارند، سایر کشورهای خاورمیانه دارای گروه بندیهای قومی نسبتاً بزرگی هستند. در کشورهایی مثل سودان، قبرس و اسرائیل شکافهای قومی با شکافهای مذهبی همراه است. در عراق (زمان صدام)، سوریه و بحرین اقلیتهای مذهبی بر حکومت مرکزی کنترل و سلطه دارند و اکثریتهای مذهبی (سنی ها در سوریه و شیعیان در عراق و بحرین) تحت سلطه اقلیتهای مذهبی بوده اند. در سودان، اقلیت مذهبی مسیحی در جنوب حضوری در حکومت ندارند و علیه آنها تبعیضهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی منجر به جنگ داخلی بین شمال مسلمان نشین و جنوب مسیحی نشین شده است. در مجموع این تبعیضها یک منبع مهم کشمکشهای قومی خشونت و چالشهای سیاسی بوده اند.

ارجاع به داده های آماری دیگر از منبع یاد شده در نشان دادن چالشها می تواند موثر باشد. بر این اساس، نمره ۱-۳ سطح بالای آزادی مدنی، نمره ۳-۵ معرف کشورهای نسبتاً آزاد و نمره ۵/۵-۷ معرف اقتدارگرا یا غیردموکراتیک بودن کشور است. طبق داده های ۲۰۰۳-۱۹۸۰، نظامهای سلطنتی این منطقه از حیث آزادیهای مدنی عموماً در فهرست کشورهای غیردموکراتیک آمده اند، البته اردن، مراکش، عمان و کویت با نمره ۵ تقریباً جزو کشورهای نسبتاً آزاد بوده اند. در بین نظام جمهوری، کشورهای سوریه، لیبی، سودان و مصر در رده کشورهای غیر آزاد فهرست شده اند و الجزایر، یمن، جیبوتی، و تونس در زمره کشورهای در حفاصل غیر آزاد و نسبتاً آزاد قرار گرفته و کشورهای ترکیه، کومور و لبنان در

رده کشورهای نسبتاً آزاد آمده‌اند. بر اساس همین منبع، طبق داده‌های ۲۰۰۳-۱۹۸۰ شاخص کرامت انسانی؛ میزان سرکوب، شکنجه، اعدام، امنیت و قانونمندی، نمره ۱ معرف حکومت قانون و استثنا بودن زندانی سیاسی و نمره ۲ برای حکومت قانون و دموکراتیک با کمترین زندانی سیاسی و نمره ۳ معرف تعداد بالای زندانی سیاسی، نمره ۴ شکنجه و قتل زندانیان سیاسی و نمره ۵ برای مخوف‌ترین رژیم‌ها تعیین شده است. میانگین کشورهای سلطنتی ۲/۱۶ به جز عربستان (برخوردار از زندانیان سیاسی گسترده و با نمره ۳) نسبت به نظام‌های جمهوریهای اقتدارگرا با میانگین ۳/۴۳ در ارتباط با شاخص فوق تاحدی بهتر بوده‌اند، با وجود این هر دو دسته نمره خوبی در این ارتباط نداشته‌اند. سودان، مصر، الجزایر و لیبی جزو کشورهای با سرکوبگری سیاسی بالا گزارش شده‌اند.^{۱۸}

در مجموع بر اساس داده‌های موجود، خاورمیانه بدترین وضعیت را در ارتباط با آزادیهای مدنی و حقوق بشر نسبت به مناطق دیگر جهان داشته است. البته در جهت عکس، سطح توسعه انسانی (بهداشت، سواد و درآمد سرانه)، به ویژه در کشورهای نفتی منطقه، با میانگین نزدیک به ۸/۰ از آسیا و آفریقا بهتر و حتی از میانگین جهانی ۷۳۷٪، تاحدی بالاتر بوده است.^{۱۹} حتی در کشورهایی از منطقه با سابقه پاره‌ای از آزادسازی سیاسی اولیه امید می‌رفت که این پیشرفت مستمر باشد، ولی در اردن، مراکش، یمن، و تونس قوانین محکم مطبوعاتی، سرکوب مخالفان و تعویق مکرر انتخاباتی، امیدها را به یاس تبدیل کرد تا چه برسد به سایر کشورهای غیردموکراتیک تر.^{۲۰}

درگیریهای خونین شیعیان با حکومت عربستان در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ و درگیریهای فعلی دولت یمن با شیعیان الحوثی، سرکوب خونین شیعیان عراق در دهه ۱۹۸۰ در بمباران شیمیایی کردها، درگیری حکومت سنی مذهب بحرین با شیعیان در دهه ۱۹۸۰ و بمب‌گذاریها در این کشورها از مصادیق قابل توجه در این زمینه هستند. در کشورهای مثل عراق زمان صدام (اقلیت‌های شیعیان، کردها و ترکمن‌ها)، ترکیه (اقلیت کردها)، اسرائیل (اقلیت اعراب)، قبرس (در قبرس ترک‌نشین، اقلیت یونانی‌ها و در قبرس یونانی‌نشین، اقلیت ترک‌ها) و سودان (اقلیت مسیحیان جنوب) دولت‌ها از دادن پست‌های مهم

حکومتی به اقلیتهای قومی - سیاسی خودداری کرده اند.

یکی دیگر از منابع مهم چالشها، شکافهای جنسیتی و تبعیضهای اعمال شده علیه زنان در خاورمیانه عربی است. از حیث تاریخی، جنبش زنان در این منطقه به اوایل سده ۲۰ برمی گردد و مبارزات آنان علیه محدودیتهای قانونی و سیاسی، استعمارگران و ارزشهای پدرسالارانه محافظه کار بوده است. جنبش زنان در تمایلات سکولاری با جنبشهای ملی گرایانه مشترک بوده اند. از همان ابتدا، اتهام تقلید از غرب به این جنبشها و اتهام خیانت آنها به فرهنگ اصیل ملی و اسلامی، چالش و محدودیت جدی برای فعالیت و مبارزات این جنبشها در منطقه ایجاد کرد. اسلام گرایان در کنار حکومتها با این جنبشها به مبارزه پرداختند.^{۲۱} در مصر، اقدامات سرکوبگرانه حکومت به فعالان زن کشیده شده است؛ بازداشت سعدالدین ابراهیم فعال و مدافع مهم حقوق زنان یکی از مثالهای بارز در این زمینه است. در مصر نهادهای وابسته به زنان در کنار سایر سازمانهای غیردولتی از محدودیت و سرکوب بیشتر به ویژه پس از سال ۲۰۰۰ برخوردار بوده اند و این نهادها از سوی وزارت امور اجتماعی به شدت کنترل و نظارت شده اند. در اردن، خواهر ملک حسین، گروهها و انجمنهای وابسته به زنان را هدایت می کند و گروههای مستقل وابسته به زنان از ناحیه حکومت و گروههای اسلامی با محدودیتهای قابل توجهی مواجه بوده اند.^{۲۲} در کویت، زنان تا سال ۲۰۰۴ از حق رأی محروم بودند و پس از این سال از حق رأی و کاندیدا شدن برخوردار شدند، این امر به دنبال چالش و نارضایتی ناشی از افکار عمومی زنان حاصل شد. در این کشور، گروههایی مثل جامعه اجتماعی و فرهنگی زنان، باشگاه الفتات و گروه اجتماعی و فرهنگی زنان شیعه در رقابتهای انتخاباتی شرکت جسته اند. در این کشور، جنبشها و سازمانهای زنان با جنبشهای بین المللی زنان در جهان و در این منطقه در ارتباط بوده اند. جامعه فرهنگی و اجتماعی زنان از قدیمی ترین سازمانهای زنان در کویت است که از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد در کنفرانس سازمان ملل در مورد زنان و کنفرانسهای پان عربی مشارکت داشته است. همه گروههای زنان اسلام گرا و سکولار نیز در چهارمین کنفرانس بین المللی زنان در پکن در ۱۹۹۵ مشارکت داشتند.^{۲۳}

گسترش قابل توجه ارزشها و نگرشهای دموکراتیک نیز یکی دیگر از منابع مهم چالشهای سیاسی در خاورمیانه عربی بوده است. این موضوع نگرانی جدی برای حکومتها ایجاد کرده است. گزارشها و پیمایشهای ارزش گوناگون نشان می دهند که با وجود اقتدارگرایی حکومتی، پشتیبانی افکار عمومی از دموکراسی و تأیید ارزشهای دموکراتیک در سطح بالایی بوده است. داده های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۶ و داده های پیمایش جهانی ارزشها، نشان می دهد که تأیید ارزشهای دموکراتیک در جهان عرب به گستردگی یا حتی بالاتر از برخی مناطق دیگر جهان است؛ به عنوان مثال، نتایج پیمایش ۹ کشور عرب در سالهای یاد شده حاکی از آن است که به طور متوسط ۸۶ درصد از پاسخگویان این کشورها، دموکراسی را به عنوان بهترین نظام سیاسی جهان پذیرفته اند.

نتایج این پیمایش در مورد این گزینه که در کشور ما نظام دموکراتیک بهترین گزینه است به طور متوسط در سطح ۹۰ درصد بوده است (اردن ۹۳ درصد، فلسطین ۸۸ درصد، الجزایر ۸۱ درصد، مراکش ۱۶ درصد و کویت ۹۳ درصد). در پنج کشور یاد شده به طور متوسط ۸۳ درصد پاسخگویان معتقد به اجرای تدریجی اصلاحات سیاسی بوده اند. اکثریت پاسخگویان بر این باور بودند که بین دموکراسی و اسلام، سازگاری بالا و تفاوت کمی هست. مسلمانان مذهبی تر احتمالاً به اندازه مسلمانان کمتر مذهبی بر این باورند که دموکراسی با وجود کاستی هایش، بهترین نظام سیاسی می تواند باشد. ۸۵ درصد پاسخگویان معتقدند که دموکراسی بهترین نظام سیاسی است، از این رو تعصب مذهبی حمایت از دموکراسی را در بین مسلمانان کاهش نمی دهد؛ البته نوعی دموکراسی آمیخته به اسلام و نه سکولار را می پذیرند که رقابت برای گروههای مذهبی را نیز در بر داشته باشد. ۱۷ درصد از پاسخگویان به رهبران غیر دموکراتیک قوی علاقه مند بودند. اکثریت معتقدند که اسلام نگرشهای ضد دموکراتیک ندارد، افراد با تعصب مذهبی اغلب اقتدارگرایی موجود را تأیید کرده اند. البته افراد با تحصیلات بالا بیشتر از سایر افراد نگرشهای دموکراتیک را تأیید کرده اند.^{۲۴} پیمائیس و اینگلهارت در ۱۹۹۸ با اتکا به نتایج پیمایش جهانی ارزشها در پنج قاره، ۹ کشور با اکثریت

مسلمان را بررسی کرده و به این نتیجه می‌رسند که دیدگاه الی‌کدوری و هانتینگتون در مورد تعارض فرهنگی مردم کشورهای مسلمان خاورمیانه با دموکراسی درست نیست و نتیجه کار آنها حاکی از نگرش‌های مثبت حیرت‌آور مشابه به دموکراسی در جهان اسلام همانند غرب است، تنها تفاوت حاکی از تأیید کم‌برابری جنسیت در جهان اسلام نسبت به جهان غیر اسلام بود.^{۲۵} در مجموع این چالش سیاسی و فکری منبع مهم اعمال فشار به برخی رژیم‌های این منطقه برای ضرورت آزادسازی سیاسی اولیه بوده است.

ب. چالش‌های اقتصادی - اجتماعی

در کنار چالش‌های سیاسی، چالش‌ها و آسیب‌پذیریهای اقتصادی همچون بیکاری، تورم و جمعیت فزاینده در بستر شکاف نسلی زمینه‌ساز مهم آزادسازی سیاسی در تعدادی از حکومت‌های اقتدارگرا در منطقه خاورمیانه عربی بوده است. اگرچه این حکومت‌ها در مقابل فشارها برای آزادسازی گسترده مقاومت‌های جدی داشته‌اند، تداوم چالش‌های سیاسی - اقتصادی در بستر تحولات شتابان جهانی شدن و فناوریهای ارتباطی و چالشگری فزاینده افکار عمومی، امکان تداوم مقاومت در آینده را با دشواریهای جدی مواجه خواهد ساخت. در زیر چالش‌های مهم اقتصادی - اجتماعی تأثیرگذار بر آزادسازی سیاسی در تعدادی از حکومت‌های این منطقه به اجمال بررسی می‌شوند.

۱. چالش‌های جمعیتی

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، کشورهای خاورمیانه نسبت به مناطق دیگر جهان، از بالاترین رشد جمعیت (بیش از ۳ درصد) برخوردار بوده‌اند، در حالی که رشد جمعیت در آسیای شرقی ۱/۵ درصد، آمریکای لاتین ۲/۲ درصد و اقیانوسیه ۲/۴ درصد بوده است. نکته قابل توجه آنکه بیش از ۶۰ درصد جمعیت منطقه زیر ۲۵ سال دارند، مضافاً اینکه بخش قابل توجهی از این جمعیت به خاطر برخورداری از آگاهی سیاسی و تحصیلات بالای دانشگاهی یا متوسطه مطالبات جدی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی از نظام سیاسی خود خواهند داشت. درصد

باسوادی این کشورها به طور عمده بین ۸۰ تا ۹۲ درصد بوده است.^{۲۶} این جمعیت، تا حد زیادی حکومت‌های خود را به دلیل برآورده نشدن مطالبات اقتصادی-اجتماعی در سطح مطلوب و نیز مطالبات سیاسی خود فاقد مشروعیت و کارامدی می‌بینند و رهبران سیاسی را در راستای آرزوهای سیاسی خود تلقی نمی‌کنند.

در یک تقسیم‌بندی از کشورهای عرب منطقه به سه دسته فقیر، متوسط و ثروتمند، آمارها نشان می‌دهد که ۴۵/۵ درصد از این جمعیت اعراب در پنج کشور فقیر مصر، سومالی، موریتانی، سودان و یمن زندگی می‌کنند، ۳۸ درصد در کشورهای با سطح متوسط درآمد در مراکش، اردن، تونس، الجزایر و سوریه (درآمد سرانه بین ۶۷۰۰ تا ۲۷۰۰ دلار) و ۱۴ درصد جمعیت در کشورهای ثروتمند (درآمد سرانه بین ۲۷۰۰ تا ۷۵۱۰ دلار) همچون عربستان، عمان، قطر، کویت، بحرین، امارات متحده عربی و اسرائیل زندگی می‌کنند.^{۲۷} بنابراین، نیمی از جمعیت اعراب در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و این چالش بزرگ سیاسی و اقتصادی به سهم خود به نوعی زمینه‌ساز آزدسازی محدود سیاسی و اقتصادی در تعدادی از این کشورها شده است.

عربستان یکی از کشورهایی است که از رشد جمعیت بسیار بالایی برخوردار بوده است. جمعیت شهرنشین این کشور از ۱۶ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۴۹ درصد در ۱۹۷۰ و به ۸۰ درصد در ۱۹۹۰ افزایش داشته و نیمی از جمعیت آن زیر ۲۵ سال هستند. تعداد دانش‌آموزان دبیرستانی از ۶۰۰ هزار در ۱۹۷۰ به ۳/۵ میلیون نفر در ۱۹۹۲ و تعداد دانشجویان از ۸ هزار در ۱۹۷۰ به ۱۷۰ هزار در ۱۹۹۴ افزایش یافته است.^{۲۸} افزایش سریع جمعیت در شرایطی صورت گرفت که عربستان و سایر کشورهای نفتی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و نیمه نخست دهه ۱۹۸۰ با افزایش ناگهانی قیمت نفت مواجه بودند، ولی کاهش جدی قیمت نفت از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ (برای مثال عربستان با کاهش درآمد نفتی از ۹۶/۴ میلیارد دلار در ۱۹۸۱ به ۱۷/۷ میلیارد دلار در ۱۹۸۸)، این کشورها به ویژه عربستان را به دلیل رشد بی سابقه و بسیار سریع جمعیت با چالش سیاسی-اقتصادی جدی مواجه ساخته است. به ویژه کاهش سریع قیمت نفت در شرایطی صورت گرفت که در دوره افزایش قیمت

نفت، مصرف عمومی و هزینه های حکومتی در کنار رشد جمعیت، افزایش بی سابقه ای یافته بود. حال در وضعیت جدید، درآمدهای پایین نمی توانست توقعات فزاینده جمعیت روبه رشد و هزینه های عمومی را برآورده سازد. در عربستان میزان مصرف از ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) در ۱۹۷۴ به ۲۸/۷ درصد در ۱۹۷۹، ۴۵/۳ درصد در ۱۹۸۴، ۵۰/۴ درصد در ۱۹۸۵ و ۵۱/۷ درصد در ۱۹۸۶ افزایش یافت و این میزان در ۱۹۹۴ به ۴۵/۸ درصد کاهش یافت. در این کشور، تقبل بخشی از هزینه های جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰ (۵۵ میلیارد دلار) و بخشی از هزینه های جنگ ایران و عراق و هزینه های رفاهی فزاینده بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ به رقم ۶۵ میلیارد دلار - یعنی ۵۲ درصد بیشتر از بودجه پیش بینی شده - نیز به چالشهای اقتصادی افزوده شدند.^{۲۹}

در فاصله سالهای بین ۲۰۱۰-۲۰۰۵، از حیث نرخ امید به زندگی، کشورهای منطقه را می توان در سه سطح قرار داد: دولتهای با درآمد پایین مثل یمن، سودان، موریتانی، جیبوتی و سومالی امید به زندگی کمتر از ۵۴ سال دارند. امید به زندگی در کشورهای با درآمد متوسط همچون سوریه، تونس، اردن، عراق، لبنان، الجزایر، مصر، مراکش، ایران و ترکیه ۶۸ سال و در کشورهای با درآمد بالا مانند کویت، قطر، عربستان، بحرین، امارات متحده عربی، عمان و اسرائیل امید به زندگی ۷۲ سال بوده است. در مجموع در کشورهای نفتی نرخ امید به زندگی بهتر از کشورهای غیرنفتی خاورمیانه بوده است.^{۳۰} نکته شایان ذکر آن است که کشورهای نفتی خاورمیانه با وجود کاهش قیمت نفت و رشد جمعیت؛ به دلیل ذخایر ارزی از پیش موجود نسبت به کشورهای غیرنفتی همچون مصر، اردن و مراکش نسبتاً با چالشهای اقتصادی کمتری مواجه بوده اند. لذا شاهد بودیم که اردن و مراکش تحت فشار بحرانهای اقتصادی و سیاسی بیشتر از سایر کشورها ضرورت آزادسازی و اصلاحات اقتصادی را درک کردند و طلایه دار دموکراسی در این منطقه نام گرفته اند. در مجموع، چالشهای اقتصادی ناشی از رشد جمعیت همچون عدم کفایت منابع غذایی، کمبود سرمایه، رشد بیکاری، کاهش نرخ امید به زندگی و بدهیهای گسترده به تضعیف مشروعیت و کارآمدی این رژیمها انجامید، از این رو در تعدادی از این کشورها آزادسازی سیاسی اولیه برای بقای سیاسی

این حکومتها و ترمیم نسبی مشروعیتشان برگزیده شد و اقدامهای اولیه صورت گرفت. نکته شایان ذکر آنکه چالشهای اقتصادی در بستر شکاف نسلی و جمعیت روزافزون نوجوانان و جوانان تحصیل کرده به شکل گیری و انباشت نارضایتیهای اقتصادی و سیاسی افکار عمومی نسبت به حکومتهای موجود انجامید.

۲. توسعه نیافتگی یا کمتر توسعه یافتگی اقتصادی

یکی از ریشه‌های چالشهای اقتصادی و نیز سیاسی در خاورمیانه عربی، به ویژه در شیخ نشینهای خلیج فارس، عدم اهتمام جدی آنها به امر توسعه اقتصادی و تحقق خوب شاخصهای آن همچون توزیع عادلانه ثروت، درآمد سرانه بالا (به جز تعدادی از کشورهای نفتی)، صنعتی سازی، خدمات بهداشتی، آموزشی و غیره در سطح خوب بوده است. در مقایسه با آمریکای لاتین، آسیای شرقی و اروپای شرقی نرخ رشد درآمد سرانه در این منطقه کند و نابرابر بوده است. عواملی همچون رکود جهانی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، کاهش منابع مالی و ارزی کشورهای عرب به خاطر کاهش قیمت نفت و جنگ خلیج فارس، ناکامیهای بخش عمومی در هزینه کرد عقلانی درآمدها و رشد بسیار بالای مصرف بر بحرانها و نارضایتیهای اقتصادی-سیاسی عمومی در این منطقه اثرگذار بوده است. در صورت اهتمام این حکومتها به توسعه اقتصادی، صنعتی سازی و تنوع تولید، کاهش درآمدهای نفتی و بحران اقتصادی جهانی نمی توانست به این اندازه اقتصاد این کشورها را آسیب پذیر سازد.

بر حسب درآمد سرانه سه دسته کشورها را می توان در این منطقه یافت. دولتهای کم درآمد شامل افغانستان، یمن، سودان، موریتانی، جیبوتی و سومالی هستند. این کشورها در دهه ۱۹۹۰ از سوء تغذیه بالا، فقر گسترده، خشک سالی، گسترش بیماریها، سطح پایین بهداشت و سلامت، خشونت داخلی، نبود فضاهای آموزشی و پژوهشی مطلوب و سطح پایین فناوریهای اطلاعاتی برخوردار بوده اند. گروه کشورهای با درآمد متوسط سرانه شامل سوریه، تونس، اردن، عراق، لبنان، الجزایر، مصر و مراکش هستند. در دهه ۱۹۹۰ بسیاری از این دولتها به اصلاحات ساختاری و خصوصی سازی یا آزادسازی اقتصادی-البته هدایت

شده - اقدام کردند. اقتصاد آنها با چالشهای جدی مانند ۲۰ درصد بیکاری، کسری بودجه و عدم توازن پرداختها، کاهش درآمدهای ملی، کمبود شدید مسکن، کاهش حقوق و دستمزد کارگران و افزایش بدهیهای خارجی مواجه بوده اند. دسته سوم، کشورهای با درآمد سرانه بالا هستند که شامل کشورهای کویت، قطر، بحرین، امارات متحده عربی، عربستان سعودی، عمان و لیبی می شوند. این کشورها پیش از جنگ خلیج فارس با بدهیهای خارجی مواجه نشدند، ولی سقوط قیمت نفت و کاهش تقاضا برای نفت از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و هزینه های جنگ یاد شده، مشکلات مالی و بدهیهای خارجی این کشورها به ویژه عربستان را افزایش داد؛ برای مثال عربستان با بدهی خارجی بیش از ۵۵ میلیارد دلار مواجه شد. با وجود این، به دلایلی گفته شده، میزان فشار مالی وارده به کشورهای نفتی کمتر از گروه کشورهای غیرنفتی بوده است.^{۳۱}

با عنایت به شاخصهای برنامه توسعه سازمان ملل متحد، بر اساس جدیدترین آمار سال ۲۰۰۹، کشورهای عربی منطقه خاورمیانه به این شکل فهرست بندی می شوند: کشورهای عربی نفت خیز جزو کشورهای با سطح توسعه انسانی بالا (نرخ بالای سواد، درآمد سرانه و امید به زندگی) و کشورهای عربی غیرنفتی جزو کشورهای در رده دوم توسعه قرار گرفته اند.^{۳۲} افزایش سطح جمعیت باسواد در کنار تضاد طبقاتی و فساد بالا منجر به چالش جدی سیاسی و اقتصادی برای این رژیمها شده اند.

۳. بیکاری و کمبودها در نیازهای ضروری زندگی

بیکاری در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عربی یک چالش بسیار مهم اقتصادی است که خود به کاهش شدید در مشروعیت نظامهای سیاسی و در برخی کشورها به ویژه در مصر به شورشهای گسترده انجامیده است. کمبودها در مواد غذایی، مسکن، خدمات بهداشت و سلامت و غیره نیز به این امر دامن زده اند. علاوه بر آن، شورشها علیه بی کفایتی رژیمها، فساد، نابرابری و پارتی بازی بوده اند. با کاهش جهانی قیمت نفت از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ و به دلیل رکود جهانی و کاهش تقاضا برای نفت، نه تنها کشورهای نفت خیز تا حدی با مشکلات

فوق مواجه شدند، بلکه کشورهای غیرنفتی منطقه نیز به دلایلی همچون مهاجرت کارگرانشان از کشورهای نفتی به کشور متبوع خود به مراتب بیشتر از کشورهای نفتی با مشکلات فوق مواجه شدند و بحران مشروعیت و نارضایتیهای اقتصادی و سیاسی در این کشورها شدیدتر شد، از این رو کشورهای غیرنفتی مانند اردن و مراکش که به عنوان پادشاهیهای اسطوره‌ای مدنی لقب یافته‌اند، بیشتر از کشورهای نفتی ضرورت آزادسازی سیاسی را درک کردند.

در مجموع، در این مدت به طور متوسط این منطقه رشد سالانه ۳ درصدی بیکاری را تجربه کرده است؛ برای مثال در جنگ خلیج فارس نزدیک به ۲۰۰ هزار کارگر مهاجر به اردن و ۹۰۰ هزار به یمن بازگشتند. بر اساس جدیدترین آمارها از سال ۲۰۰۵ به بعد کشورهای هم‌چون بحرین، قبرس، کویت و عمان نرخ بیکاری پایین و زیر ۵ درصد جمعیت کل خود داشته‌اند و بیکاری در قطر تقریباً صفر بوده است، ولی بیشتر کشورهای منطقه همچون عربستان (۱۵ درصد)، یمن (۳۵ درصد)، مصر (۸ درصد)، اردن و لیبی (۱۳ درصد)، مراکش (۱۰ درصد)، سوریه (۹ درصد) و امارات (۱۲ درصد) از نرخ بالای بیکاری برخوردار بودند، از این رو از این حیث نیز با چالش جدی مواجه بوده و این امر به حساب ناکفایتی و پاسخگو نبودن دموکراتیک حکومتها تلقی شده است.^{۳۳}

شورشهای نان و کمبود مواد غذایی در تعدادی از این کشورها مصداق بارزی از چالشهای اقتصادی و سیاسی بوده است. در این زمینه می‌توان به شورشهایی همچون شورش نان در مصر در ژانویه ۱۹۷۷ (زمان سادات)، مراکش و تونس در ژانویه ۱۹۸۶، سودان در مارس ۱۹۸۵، الجزایر در اکتبر ۱۹۸۸، اردن در آوریل ۱۹۸۹ و لبنان در دوره پس از جنگ داخلی اشاره کرد. جالب آنکه شورشها در دوره زمانی پس از کاهش قیمت نفت در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ رخ داده‌اند. در مراکش در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۳ نرخ مواد غذایی بیش از سه برابر افزایش داشته است، در همین دوره در تونس، ۳۵ درصد نیروی کار تونس دچار بیکاری پنهان بوده و سودان به شدت دچار فقر بوده است. در اردن، قیمت مواد غذایی به دنبال اجرای برنامه‌های ریاضتی صندوق بین‌المللی پول روبه افزایش بوده و این وضع با افزایش بدهیهای خارجی همراه بوده است.^{۳۴}

الجزایر در دهه ۱۹۸۰ با معضلات اقتصادی زیاد همچون بدهیهای خارجی فزاینده، بیکاری گسترده، بحران مسکن و شکافهای اجتماعی شدید بین فقیرها و ثروتمندان مواجه بود که این امر به آزادسازی گسترده سیاسی و نظام چند حزبی از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ تا اوایل سال ۱۹۹۰ انجامید که پس از پیروزیهای اولیه جبهه نجات اسلامی، انسداد سیاسی شدید از سر گرفته شد. شورش علیه بیکاری و کمبودهای شدید در نیازهای اولیه در الجزایر در سال ۱۹۸۸ رخ داد و خیابانهای تجاری اصلی الجزایر به صحنه غارت و چپاول تبدیل شد.

لاربی صدقی در پژوهش خود بر این باور است که شورشهای نان و کمبودهای شدید در مواد غذایی در خاورمیانه عربی نشان داد که این فرضیه که روشنفکران و جامعه مدنی تنها بازیگر مهم برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی هستند، با واقعیت منطبق نیست، بلکه چالشها از ناحیه کمبود نان و مواد غذایی و به دنبال شورشهای گسترده خیابانی نقش مهم تری برای اعمال فشار به آزادسازی سیاسی و اصلاحات در تعدادی از این کشورها داشته اند. مطالعه فرآیند آزادسازی در جهان عرب نشان می دهد که کم توجهی به شورشهای نان گرای و خیابان گردان بیکار چالشهای جدی برای نظریه پردازان کنشگرای معطوف به جامعه مدنی و روشنفکران و نخبگان مدنی ایجاد کرده است. این شورشها حاکی از ناتوانی دولتها برای باز توزیع عدالت و تساوی و به عبارتی ناکارآمدی یا کم کارآمدی حکومتها و ضعف مشروعیت آنها بوده است.^{۳۵} شورشهای نان، نماد اعتراض سیاسی بودند و در این کشورها تکانه مهمی برای رژیمها جهت تن دادن به اصلاحات سیاسی محسوب می شدند. شورشهای نان و بیکاری به شدت سیاسی شده و مشروعیت این رژیمها را به شدت به چالش طلبیده و تهدیدی جدی برای بقای حکومتها شدند. این گونه شورشها و اعمال فشارهای از پایین به بالا، رژیمهای الجزایر، مراکش و اردن را بیشتر از سایر کشورها به سوی آزادسازی سیاسی سوق داد. عواملی همچون شکست راهبردهای رفاهی اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۸۰ و راهبرد بدلیل آزادسازی اقتصادی هدایت شده، قرضهای فلج کننده، دیوان سالاری گسترده، فساد، هزینه های گزاف نظامی، برنامه ریزی ضعیف اقتصادی و بازگشت مهاجران از کشورهای نفتی، از دیداد جمعیت و بحران اقتصادی جهانی نیز بر وقوع این شورشهای توده ای تاثیرگذار بوده اند. در برخی

کشورها مثل تونس رژیم با برقراری نوعی سیاستهای حمایتی از طبقات فرودست و متوسط در قالب کمکهای مواد غذایی، پوشاک و آموزشی از گسترش شورشها جلوگیری کرد و طبقات فرادست را ملزم به پذیرش تعهدات مالی بالا نمود. مصر نیز تا حدی با اجرای این سیاستها از گسترش شورشها جلوگیری کرد.

۴. افزایش هزینه‌های نظامی

داده‌های موجود نشان می‌دهد که کشورهای خاورمیانه بیش از سایر مناطق جهان، در زمینه خریدهای نظامی هزینه کرده‌اند. بر اساس گفته‌های موسسه بین‌المللی تحقیق پیرامون صلح، عربستان سعودی با صرف ۳۸ میلیارد دلار در خرید نظامی معادل ۲/۶ درصد خرید جهانی در ردیف نهمین کشور در رتبه‌بندی جهانی قرار گرفته است. کشورهایی مثل عربستان، عمان، قطر، اردن و عراق زمان صدام بین ۸ تا ۱۱ درصد از تولید ناخالص داخلی را به خرید نظامی اختصاص داده‌اند.^{۳۶} بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶ به طور متوسط ۱۵/۵ درصد از واردات این کشورها در زمینه نظامی بوده که معادل ۲۰ درصد از بودجه اصلی آنها را شامل می‌شود. ایالات متحده در هر سال به طور متوسط بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار فروش تجهیزات نظامی به این منطقه داشته است.^{۳۷} جنگهای منطقه‌ای مثل اعراب و اسرائیل، ایران و عراق، عراق و کویت، جنگ خلیج فارس و دخالت قدرتهای خارجی در ایجاد جنگهای واقعی یا دامن زدن به اختلافات سیاسی، ایدئولوژیکی یا سرزمینی، از عوامل مهم در مسابقه تسلیحاتی و افزایش هزینه‌های نظامی در این منطقه بوده‌اند. افزایش در میزان خریدهای نظامی، این کشورها را با چالشهای اقتصادی و سیاسی مهم و بدهیهای گسترده خارجی مواجه ساخته است که به تبع آن نتوانسته‌اند در تأمین مواد غذایی، اشتغال و به طور کلی رفع نیازهای معیشتی و اساسی مردم کارآمدی قابل توجهی داشته باشند و این امر به شورشها و نارضایتیهای قابل توجه انجامیده است (جدولهای ۱ و ۲). جدولهای ۱ و ۲ نشان می‌دهد که آمار هزینه‌های کشورهای نفتی و کشورهای خاورمیانه به مراتب بیشتر از سایر مناطق جهان بوده که این امر، کشورهای این منطقه را با بحران بدهیهای خارجی و افزایش هزینه‌های

حکومت مواجه ساخته است.

به طور متوسط منطقه خاورمیانه ۱۹ درصد از تولید ناخالص داخلی را در ارتباط با حکومت و نهادهای آن بین ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶ هزینه کرده است. متوسط هزینه‌های حکومتی در کشورهای ثروتمند نفتی ۲۶ درصد از GDP و در کشورهای غیر نفتی ۱۸ درصد بوده است. این میزان برای اروپای شرقی، آسیای میانه و آفریقای زیر صحرای ۱۵ درصد، آسیای شرقی ۱۲ درصد و در آمریکای لاتین ۱۱ درصد بوده است. این فاصله قابل توجه در هزینه‌های حکومت حاکی از چالش جدی اقتصادی و سیاسی برای این کشورها در سالهای دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بوده است که با کاهش قیمت نفت مواجه بودند و به دنبال آن نارضایتی سیاسی و اقتصادی زمینه‌ساز ضرورت آزادسازی سیاسی و اقتصادی در تعدادی از این کشورها شده است.

نتیجه‌گیری

رژیمهای سیاسی اقتدارگرا بدون وجود چالشهای سیاسی-اقتصادی و به صرف مطلوب بودن دموکراسی به آزادسازی سیاسی دست نمی‌زنند و برای آنها حفظ وضع موجود، امری مطلوب تلقی می‌شود. با وجود این، در عصر جهانی شدن و انقلاب ارتباطات، این رژیمها نمی‌توانند بدون چالش برای آزادسازی سیاسی باقی بمانند. در عصر حاضر، افکار عمومی بسیار آگاه از حیث سیاسی-اجتماعی چالشگر جدی برای حکومتهای اقتدارگرا هستند و گفته می‌شود سیاست بر بال رسانه‌ها می‌چرخد، از این رو در عصر انقلاب ارتباطات، رژیمهای اقتدارگرا بازنده اصلی هستند. به همین خاطر است که حکومتهای اقتدارگرا به صورت تاکتیکی و مصلحتی برای بقای سیاسی خود مجبور می‌شوند به آزادسازی سیاسی دست بزنند. در منطقه خاورمیانه عربی نیز از دهه ۱۹۹۰ به بعد، در پاسخ به یک سری چالشهای سیاسی و اقتصادی به صورت تاکتیکی برای بقای سیاسی خود به آزادسازی سیاسی محدود اقدام کرده‌اند. مهم‌ترین چالشهای سیاسی که زمینه‌ساز آزادسازی سیاسی در این منطقه شده‌اند عبارتند از: تضعیف مشروعیت سیاسی حکومتهای اقتدارگرا، فساد و نابرابری،

گسترش آگاهیهای سیاسی- اجتماعی، نقض حقوق بشر و شکنجه‌ها، گسترش نگرشها و باورهای دموکراتیک، شکافهای جنسیتی و سرکوبگری حکومتها.

مهم‌ترین چالشهای اقتصادی که زمینه‌ساز اصلاحات و آزادسازی سیاسی شدند، عبارتند از: گسترش و رشد تصاعدی جمعیت، شکاف نسلی و افزایش جمعیت زیر ۲۵ سال به ۶۰ درصد کل جمعیت، افزایش بیکاری و تورم، کاهش سطح خدمات اجتماعی، تنگناها در رفع نیازهای معیشتی و مواد غذایی، افزایش هزینه‌ها و بدهیهای حکومت و افزایش هزینه‌های دفاعی و نظامی. چالشهای اقتصادی به یک سری شورشهای توده‌ای برای نان، مواد غذایی و کار انجامید که نشان دهنده این واقعیت بود که در این منطقه اهمیت اعتراضات توده‌ای در ایجاد چالش سیاسی اقتصادی برای رژیمهای موجود جهت تن داد به آزادسازی کمتر از نقش روشنفکران سکولار و مذهبی و فعالان سیاسی نبوده است.

دو نکته شایان ذکر آن است که آزادسازی سیاسی در بیشتر این کشورها در سطح محدود و دموکراسی حداقلی تر بوده نه در سطح گسترده، و این اقدام به صورت تاکتیکی و صرفاً برای بقای سیاسی خاندان حاکم بوده است نه پیگیری دموکراسی به عنوان امر و فضیلت مطلوب. با تحولات شتابان ناشی از فرایند جهانی شدن و انقلاب ارتباطات به ویژه در ارتباط با اینترنت و ماهواره، بسیار بعید است که در آینده نه چندان دور، سطح آزادسازی سیاسی همچنان محدود باقی بماند و مقاومت فعلی خاندان حاکم در این منطقه همچنان حفظ گردد. علاوه بر آن، در سطح داخلی، ظهور و گسترش کمی و کیفی طبقه متوسط جدید (اساتید، دانشجویان، معلمان، حقوق دانان و غیره) شکاف نسلی، گسترش کمی و کیفی نگرشها و باورهای دموکراتیک، گسترش جریانات نوگرا و عدم تناقض بین اسلام و دموکراسی در نزد آنها و در مجموع گسترش افکار عمومی چالشگر به موازات گسترش امواج دموکراسی خواهی بر گسترش سطح محدود فعلی آزادسازی سیاسی تاثیرگذار خواهند بود. در اینجا، جا دارد که به مهم‌ترین مصادیق و شاخصهای عینی دموکراسی بسیار حداقلی یا آزادسازی سیاسی محدود در تعدادی از کشورهای خاورمیانه عربی پرداخته شود که عبارتند از: انتخابات نسبتاً آزاد پارلمانی، انتخابات شوراهای شهری و محلی، مشارکت نسبتاً

هدایت شده انجمنها و نهادهای غیردولتی با آزادی عمل محدود، گسترش حق رأی به زنان در تعدادی از کشورها، آزادی عملی نسبی برخی گروهها و جریانات سیاسی در ارسال شکواییه و توصیه نامه به حکومت، آزادی بیان نسبتاً محدود، فراهم شدن زمینه ها برای تشکیل اجتماعات به صورت نسبی و هدایت شده و انتشار بیانیه های سیاسی-اجتماعی آنها، البته نه با محتوای رادیکال.



جدول ۱. داده‌های نظامی کشورهای خاورمیانه در سال ۱۹۹۵*

کشورها	واردات تسلیحاتی از کل واردات	هزینه‌های نظامی نسبت به کل هزینه‌ها	پرسنل نظامی نسبت به کل پرسنل انسانی	تعداد پرسنل نظامی در هر هزار نفر
بحرین	۱۱/۲	۱۴/۸	۳/۱	۸
کویت	۱۱/۶	۲۵/۵	۲/۵	۲۰
لیبی	۰/۰	-	۵/۳	۷۶
عمان	۱۰/۸	۳۳/۹	۶/۷	۳۶
قطر	-	۹/۴	۳/۱	۱۰
عربستان	۳۱/۳	-	۲/۸	۱۷۵
امارات متحده عربی	-	۳۸/۴	۵/۳	۶۰
افغانستان	-	-	۲	۲۰
الجزایر	۲/۲	۶/۹	۱/۴	۱۲۰
قبرس	۴/۱	۱۷/۱	۲/۹	۱۰
مصر	۱۶/۲	۱۳/۷	۲/۰	۴۳
ایران	۲/۲	-	۲/۴	۴۴
عراق	-	-	۷/۱	۳۹
اسرائیل	۱/۱	۲/۱	۸/۳	۱۸۵
اردن	۱/۹	۲/۱	۱۰/۲	۱۱۲
لبنان	۰/۵	-	۴/۲	۵۵
مراکش	-	-	۱/۹	۱۹۵
سودان	۸/۴	-	۰,۹	۸۹
سوریه	۱/۵	-	۸/۱	۳۲
تونس	۰/۵	-	۱/۱	۳۵
ترکیه	۲	۱۷/۶	۲/۹	۸۰
یمن	-	-	۱/۵	۶۸

منبع:

World Bank, World Development Indicators, 1998

* داده‌های سه ستون نخست از سمت راست جدول فوق، به درصد است.

جدول ۲. داده های نظامی به تفکیک مناطق جهان (به درصد)

مناطق جهان	واردات تسلیحاتی از کل واردات	هزینه های نظامی نسبت به کل هزینه ها	پرسنل نظامی نسبت به کل پرسنل انسانی
کشورهای نفتی جهان	۱۱	۲۴/۴	۴/۱
کشورهای غیرنفتی	۳/۲	۱۶/۴	۳/۵
خاورمیانه	۵/۵	۲۰/۰	۳/۷
آمریکای لاتین	۰٫۷	۸/۶	۰٫۹
آسیای شرقی (به جز چین)	۱/۶	۱۰/۴	۲/۰
آسیای جنوبی	۱/۶	۱۴/۹	۰/۸
اروپای شرقی	۰/۵	۸/۸	۱/۹

منبع:

World Bank ,*World Development Indicators*, 1998

جدول ۳. درصد هزینه‌های حکومت مرکزی از تولید ناخالص

داخلی GDP (۱۹۸۰-۱۹۹۶)

کشور	۱۹۸۰	۱۹۸۴	۱۹۸۸	۱۹۹۲	۱۹۹۶
بحرین	۱۳	۲۰/۶	۲۶/۲	۲۵/۹	-
کویت	۱۱/۲	۲۰/۹	۲۶/۳	۵۵/۵	-
لیبی	۲۱/۸	-	-	-	-
عمان	۲۵/۰	۲۶/۵	۳۲/۷	۳۱/۴	-
عربستان	۱۵/۷	۳۴/۴	۳۴/۲	۳۲/۳	-
امارات متحده	۱۰/۹	۱۷/۴	۲۱/۵	۱۷/۷	-
الجزایر	۱۳/۸	۱۵	۱۸/۷	۱۷/۲	۱۴/۲
مصر	۱۵/۷	۱۸/۰	۱۳/۹	۱۰/۴	۱۰/۴
ایران	۲۰/۸	۱۴/۸	۱۴/۳	۱۰/۴	-
اسرائیل	۳۸/۶	۳۶/۰	۲۹/۷	۲۶/۷	-
لبنان	-	-	-	۱۴/۸	۱۵/۴
مراکش	۱۸/۳	۱۵/۶	۱۵/۴	۱۶/۴	۱۶/۴
سوریه	۲۳/۲	۲۴/۵	۱۳/۲	-	-
تونس	۱۴/۵	۱۶/۹	۱۶/۶	۱۶/۰	۱۶/۳
ترکیه	۱۱/۶	۸/۳	۷/۶	۱۲/۹	۱۱/۶
یمن	-	-	-	۲۰/۳	۱۴/۵

منبع:

World Bank, *World Development Indicators*, 1998

جدول ۴. درصد هزینه های حکومت مرکزی از تولید ناخالص داخلی به تفکیک GDP مناطق جهان

۱۹۹۶	۱۹۹۲	۱۹۸۸	۱۹۸۴	۱۹۸۰	مناطق جهان
-	۳۲/۶	۲۸/۲	۲۴/۰	۱۶/۳	کشورهای نفتی خاورمیانه
۱۷/۱	۱۸/۷	۱۷/۲	۱۸/۷	۲۰/۵	کشورهای غیرنفتی خاورمیانه
-	۱۷/۴	۱۹/۹	۲۰/۱	۱۸/۴	خاورمیانه و شمال افریقا
۱۰/۶	۱۱/۹	۱۱/۱	۱۳/۲	۱۳/۶	آسیای شرقی و اقیانوسیه
۱۴/۸	۱۶/۲	۱۴/۵	۳۱/۱	۱۶/۸	اروپا و آسیای مرکزی
۱۲/۳	۱۱/۵	۱۰/۳	۱۰/۰	۱۰/۴	آمریکای لاتین
۱۰/۹	۱۱/۴	۱۲/۳	۱۰/۴	۹/۴	آسیای جنوبی
۱۵/۳	۱۷/۲	۱۵/۹	۱۵/۴	۱۴/۲	آفریقای زیرصحرای

پاورقیها:

1. Emile Sahliyah, The Limits of State in the Middle East, *ASQ*, Vol. 22, No. 4, 2000, pp.4-6.
2. Mehran Kamrava & Frank Mora, "Civil Society & Democratization in Comparative Perspective: Latin America & the Middle East," *Third World Quarterly*, Vol. 19, No. 5, 1998, p. 907.
3. Benjamin Smith, "Oil Wealth & Regime Survival in the Developing World, 1960-1999," *American Journal of Political Science* Vol. 48, No. 2, 2004, p. 233.
4. Ibid., p. 234.
5. Holgar Alberecht & Oliver Schlumberger, "Regime Change without Democratization in the Middle East," *International Political Science Review*, vol. 25, No. 4, 2004, p. 377.
6. See <http://www.Transparancy international.com>, 2007.
7. Kamrava & Mora, op. cit., p. 904.
8. Ibid., p. 905.
9. Raymond Hinnebusch, "Authoritarian Persistence, Democratization Theory of the Middle East," *Democratization*, Vol.13, No. 4, 2006, p. 381.
10. Ibid., p. 382.
11. Mehran Kamrava, "Non-Democratic States of Political Liberalization in the Middle East," *Third World Quarterly*, Vol. 19, No. 1, 1998, pp. 67-71.
12. Ibid., pp. 72-74.
13. Anoushirvan Ehteshami, "Is the Middle East Democratize?" *British Journal of Middle East Studies*, Vol. 26, No. 2, 1999, p. 111.
14. Ilia Harlic, "Democracy Arab Exceptionalism," *The Middle East Journal*, Vol. 60, No. 4, 2006, p. 668.
15. Polity IV Project, Country Report Data, www.cidcm.umd.edu/inscr/polity, 2004.
16. Fred Halliday, *100 Myths about Middle East*, Brekely, CA: University of California Press, 2005, p. 80.
17. Hasan Mohammad, "Democracy Promotion in Arab Politics," *Journal of International & Area Studies*, Vol. 14, No. 2, 2007, p. 107.
18. Polity IV Project, op. cit.
19. Todd Spink et.al., "The Status of Democracy & Human Rights in the Middle East," *Democratization*, Vol.15, No. 2, 2008, p. 322.

20. Holgar Alberecht & Oliver Schlumberger, op. cit., p. 375.
21. Njd al-Ali, "Gender & Civil Society in the Middle East," *International Feminist Journal of Politics*, Vol. 5, No. 2, 2003, p. 217.
22. Ibid., p. 222.
23. Helen Rizzo et. al., "Women's Political Rights," *Sociology*, Vol. 36, No. 3, 2003, p. 642.
24. Amaney Jamal & Mark Tessler, "Attitudes in the Arab World," *Journal of Democracy*, Vol. 19, No. 1, 2008.
25. Mehran Kamrava, "The Middle East Democracy Deficit in Comparative Perspective," *Perspective on Global Development of Technology*, Vol. 6, 2007, pp. 194-195.
۲۶. منیر الحمش، «چالشهای اقتصادی و نظامهای منطقه ای عربی»، ترجمه سید محمود موسوی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۱۲.
۲۷. همان، ص ۱۱۷.
۲۸. راید کریملی، «نفت و سیاستهای مالی عربستان»، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، صص ۱۹۲-۱۹۱.
۲۹. همان، صص ۱۹۰-۱۸۸.
30. See <http://www.wikipedia.com>, Based on UN statistics, 2009.
31. Sahliyeh, op. cit., pp. 13-15.
32. See <http://www.undp.com>, 2009.
33. See <http://www.wikipedia.com>, Based on the world fact book indices, 2009.
۳۴. لاریبی صدقی، «به سوی حکومت لیبرال در جهان عرب»، در: مجموعه مقالات دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱.
۳۵. همان، ص ۱۸۰.
36. See <http://www.sipri.org>, 2009.
37. Sahliyeh, op. cit., pp. 21-22.